

الله دتاجودهری دانشجوی پاکستانی

## میرزا اسدالله خان غالب

میرزا اسدالله خان غالب معروف به میرزا در شب هشتم رجب ماه ۱۲۱۲ هـ در شهر آگره چشم بجهان گشود غالب ترك نژاد بود و نیاكاش از خاك توران برخواسته بودند و اجداد او بكار كشاورزی و مسمسپاهیگری اشتغال داشتند .

غالب از خاك پاك تورانیم  
لاجرم در نسب فرهمندیم  
ترك زادیم وز نژاد همی  
زان بتركان قوم پیوندیم  
پدربزرگه غالب از اعقاب واحفاد ترسم خان بود- ترسم خان از شاهزادگان آواره و در بدر سلجوقی بود که در روزگاری نامساعد از ایران مهاجرت کرده به سمرقند پناهنده شد و در قاطع برهان باین معنی چنین اشارت رفته است:  
«بالجملة سلجوقیان بعد زوال دولت و برهم خوردن هنگامه سلطنت در اقلیم وسیع الفضاى ماوراءالنهر پراکنده شدند. از آن جمله سلطان زاده ترسم خان که ما از تخمه اوئیم سمرقند را بهر اقامت گزید تا در عهد سلطنت شاه عالم پادشاه ، نیای من از سمرقند به هندوستان آمد .» (۱)  
در دیباچه مهر نیمروز چنین نگاشته :

«از واپسان این قافله ، نیای من که در قلمرو ماوراءالنهر ، سمرقندی شهر مسقط الرأس وی بود ، چون سیل که از بالا بیستی آید ، از سمرقند به - هند آمد - در دفتر سپهبد شاه نشان ذوالفقارالدوله میرزا نجف خان توقیع نوکری شاهش نوشتند .» (۲)

۱ - یادگار غالب ص ۱۰ ، به نقل مولانا حالی از قاطع برهان غالب

۲ - کلیات نثر غالب ، مهر نیمروز ص ۲۶۷

میزند بر جان من هر روز چنگ دیگری  
 تا به بیند شاهکار ضرب شست و چنگ را  
 می نهد مردم غمی بر کنج دیگر از دلم  
 تا بسنجد وسعت این گنج تار و تنگ را  
 آسمان از نقش معنی دار بیزار است. ز آن  
 میدهد بر باد نقش صورت ارژنگ را  
 باد پای تیز تک را پسایندی میزند  
 لاجرم بر پای ساعت بسته است آونگ را (۱)  
 بار دوش همت مردان کند هر کور را  
 با عصای دیگران ره میبرد هر لنگ را  
 پیرو نادان کند دانای صاحب ذوق را  
 سرور دانا کند نادان بی فرهنگ را  
 پای زشت و شر مساری میدهد طاووس را  
 چنگ تیز و زهر باری میدهد خرچنگ را  
 سنگ پیش پای سازد شاخ زیبای گوزن  
 دستیار دام خواهد سایه تو رنگ را (۲)  
 رنگ و بوی مشک را در ناف آهو مینهد  
 بویه روزی دهد بر شاخ آهو رنگ را (۳)  
 شب چراغ اندر دهان گاو سازد ششدری  
 فر فر زینی فزاید بیدق شتر نگ را (۴)  
 در دل سودائی نار آکند یا کند سرخ  
 زرد روی از طبع صفرائی کند نارنگ را  
 \* \* \*  
 ای سپهر تند گرد، ای آسمان تیز چرخ  
 بردل من آزما هر چنگ و هر آهنگ را

(۱) پاندول (۲) تدزو (۳) بز کوئی (۴) پیاده شطرنج

زخمه ها بر جان من زن تا نبوشی نغمه ها  
 نازم آن زخمی که آرد در نوای این چنگ را  
 تا بجوشد بانگ رعد و نور برق از خاطر م  
 هان مبادا بادل من ترک گوئی جنگ را  
 روز و شب چون آسیا جان و روان من بسای  
 تا بگیرد بوی مشک سوده صد فرسنگ را  
 هر زمان خاکستر غم ریز بر آئینه ام  
 تا مگر ز آئینه جانم زدائی زنگ را  
 گاهی از خود ننگ دارم زینهمه آه ندلی  
 شاید ارسوهان غم ساید من این ننگ را  
 بر نخیزد اخگری یا شعله ای از فندکی  
 تا نچر گد چرخ پرفند و نساید سنگ را  
 (ایزدا) گر بگسلد از پای دل زنجیر غم  
 دست بر گردون رسد این طفل پشاهنگ را

رهی معیری

پژوهشگاه گل یخ مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بدیماه کز گشت گردان سپهر  
 زدم سردی ابر سنجاب پوش  
 جهان پوشد از برف ، سیمین حریر  
 شود دامن باغ ، از گل تهی  
 در آن فتنه انگیز طوفان مرگ  
 گلی ، روشنی بخش بستان شود  
 صبا را کند مست گیسوی خویش  
 سحاب افکند پرده بر روی مهر  
 ردای قصب ، کوه گیرد بدوش  
 کشد پرده سیمگون ، آبگیر  
 چمن مانند از زلف سنبل تهی  
 که نه غنچه ماند بگلبن نه برگ  
 چراغ دل بوستانبان شود  
 جهان را برانگیزد از بوی خویش

که باباغ بی برگ و بر ساخته است  
 که انگیختی آتش مهر من ،  
 تهی از گل و لاله شد گلشنم  
 سیه موی من کرد چون سیم خام ،  
 مرا برف پیری بسر بر نشست  
 زمستان غم را ، بهار آمدی  
 مرا آتشین لاله ای ، چون تو هست  
 که با جان افسرده ای ساختی

ز گلها از آن سر برافراخته است  
 تو نیز ای گل آتشین چهر من  
 ز پیری چو افسرد جان در تنم  
 سیه کاری اختر سیم فام  
 سهی سرورم از بار غم گشت پست  
 بدلجوئیم ، در کنار آمدی  
 گل یخ ، گر آورد بستان بدست  
 ز گلهرگان سر بر افراختی

### شفیقی افغانی

### رقص نگاه

روزگاری شد و ما دست بکاری نشدیم  
 پی صیاد نرفتیم و شکاری نشدیم  
 چنگ در سلسله سلسله موئی نزدیم  
 دل و دین باخته زلف نگاری نشدیم  
 بر کنار از غم ایام نگشتیم وای  
 لحظه در هوس بوس و کناری نشدیم  
 موجی از رقص نگاهی بدل مانه نشست  
 سرگران از قدح چشم خماری نشدیم  
 زین چمن هیچ گلی بر رخ ما خنده نزد  
 شاخ خشگیم و باغوش بهاری نشدیم  
 لاله ها سرزد و خون در دل ما جوش زند  
 که بقریان بت لاله غداری نشدیم  
 خاک گشتیم شفیقی برده مهر و وفا  
 لبیک بر خاطر احباب غباری نشدیم

میرزا در پنج سالگی پدرش عبدالله بیگ را از دست داد - و تحت حضانت مادر درآمد و علوم متداول زمان را در آگره پیش شیخ معظم فرا گرفت و زبان و ادبیات فارسی و علوم معقول و منقول رایج را از شخصی پارسی‌الاصل بنام هرمزد آموخت که وی دین حنیف اسلام را پذیرفت و بنام ملا عبدالصمد اشتهار یافت - ملا عبدالصمد جهانگردی بود که برای گردش و سیاحت از ایران به هند وارد شده بود و دو سال در شهر آگره زندگی کرد و تحت توجهات استاد خود به مذهب تشیع درآمد و بزبان و ادبیات فارسی و فرهنگ و تمدن ایران باستان آشنایی کامل پیدا کرد . غالب در اینباره میگوید :

ز حیدریم من و تو ، ز ما عجب نبود

گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم

\*\*\*

ارزنده گوهری چو من اندر زمانه نیست

خود را بخاک رهگذر حیدر افکنم

\*\*\*

غالب نام آورم نام و نشانم مه‌رس

هم اسداللهم و هم اسداللهیم

غالب درس‌یزده سالگی یعنی در هفتم رجب ۱۲۲۵ هـ امراؤ بیگم، دختر میرزا الهی بخش را بحالۀ نکاح خود درآورد . از او هفت فرزند آورد و همه را از دست داد و عمری را در مشقت و اندوه گذراند وی در نامه ای که به انورالدوله نواب سوراالدین خان بهادرمتخلص به شفق نوشته یادآور شده است :

و آه از من : که مرا زیان زده و سوخته خرمن آفریدند ، نه به آئین نیاکان خویش سلطان سنجر دارای کلاه و کمری و نه بفرهنگ فرزنانگان بوعلی آسا علم و هنری ، گفتم درویش باشم و آزادانه ره سپر ، و ذوق سخن که ازلی آورده بود ، راهزنی کرده مرا بدان فریفت که آئینه زدودن و صورت معنی نمودن نیز نمایان است . سرلشکری و دانشوری خرد نیست ، صوفیگری بگذار و به سخن روی آر ، ناگزیر همچنان کردم و سفینه در بحر روان که سراب است ، روان کردم ، قلم علم شد و تیرهای شکسته ، آیا قلم یا خود بروزگار دیده‌وری نبود (؟) یا بود و بمن نپرداخت

میرزا غالب در پانزده سالگی از آگره به (شاهجهان آباد) رفت. و از شهر های لکنو و بنارس نیز دیدن کرد. علت وانگیزه مسافرت به کلکته این بود که دولت انگلیس مقرری و نانیاره و اقطاع محل فیروز پور که دولت به عمویش نصرالله بیگ و پس از مرگش به بستگانش بخشیده بود یکدفعه قطع کرد - میرزا غالب و برادرش نیز از این اقطاع بهره مند بودند - امرار معاش و اندیشه نیازمندیهای روزافزون میرزا را مجبور کرد و بر آن داشت که عازم کلکته شود و اقدامی برای باز یافت مقرری و نانیاره بعمل آورد - او با نمایندگان دولت انگلیس بویژه با استرلنگ ، معاون کل دولت و کولبرگ ، قاضی شهرداری در اینباب به مذاکره پرداخت ولی کوشش او به نتیجه نرسید .

غالب دادنامه ای به مملکه انگلستان نوشت و نیز قصیده ای در مدح معظم لها سرود که مطلع و مقطع آن بدینقرار است :

مطلع : در روزگارها نتواند شمار یافت

خود روزگار آنچه درین روزگار یافت .

مقطع : از بس پراست جیب مسمی ز نقد اسم

هر جا الف نبشت ، محاسب هزار یافت

غالب بسال ۱۲۸۵ ه . ق / ۱۸۶۹ در ۷۳ سالگی چشم از جهان فرو بست و ی پیش از مردن این مصراع را به تکرار میخواند :

« نکرد هجر مدارا بمن سر تو سلامت »

جسدش را نزد آرامگاه نظام الدین در کنار پدرنش دفن کردند تاریخ وفاتش « آه غالب مرد » ۱۲۸۵ است .

میرزا غالب بهردو زبان فارسی و اردو دفتر و دیوان فراهم آورده است و با آنکه ویرا بزرگترین غزلسرای زبان و ادبیات اردو می شمارند ، خودش به شعر پارسی میبایست میباید :

فارسی بین تا بینی نقشهای رنگ رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است

فارسی بین تا به بینی کانداز اقلیم خیال

مانی وارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است

غالب را پدر فخر جدید اردو شمرده‌اند دیوان اشعارش بنظر بجنوری یکی از دو کتاب الهامی شبه قاره است که توجه دانشمندان و گویندگان را بخود جلب کرده است. این دیوان بالغ بر یکهزار و اندی بیت است - اما کلیات شعر فارسی اوشامل ده هزار بیت و انواع فنون شعر از قبیل قطعات ، قصائد و مرثی ، مثنویات و غزلیات ، و ترکیب بند و ترجیع بند است .

غالب دواوینی بزبان اردو به شرح زیر دارد :

دیوان اردو ، آردومعلی ، عود هندی (نامه‌های اردو) ، تیغ تیز نامه غالب و نادر در خطوط غالب (نامه‌های نادر و غالب)

آثار فارسی او نیز بدین شرح است :

۱ - کلیات شعر فارسی ۲ - سبد چین ۳ - گل رعنا ۴ - ابر گهر بار (مثنویست حماسی مثل شاهنامه فردوسی) ۵ - میخانه آرزو (رساله ایست به نظم و نثر که نسخه خطی آن در کتابخانه خدا بخش موجود است)

میرزا غالب از آزادگان نویسنده‌گان مبتکر و گویندگان مبتدع فارسی بشمار میرود در اشعارش اندیشه فلسفی و پدیده‌های تصوف و عرفان و رفعت فکر و بلندی خیال بچشم میخورد. اقبال لاهوری سخت تحت تأثیر غزل‌زیر میرزا غالب قرار گرفته است .

بیا که قاعده آسمان بگردانیم  
قضا بگردش رطل گران بگردانیم

ز چشم و دل بتماشا تمتع اندوزیم  
ز جان و تن بمدارا زبان بگردانیم

اگر ز شهنه بود گیر و دار نندیشیم

مگر ز شاه رسد ارمنان بگردانیم

اگر کلیم شود همزبان سخن نکنیم

وگر خلیل شود میهمان بگردانیم

گل افکنیم گلایی بره گذر پاشیم

می آوریم و قدح در میان بگردانیم

پیش از آنکه قلم بردارم و به نگارش مقاله بپردازم در مقدمه اخبار ساعت ۸ بعد از ظهر رادیو شنیدم که عصر امروز ( ۴۷/۱۲/۱۰ ) انجمنهای ادبی شهر ما به رهبری روابط ادبی ایران و پاکستان و به سرپرستی وزارت فرهنگ و هنر در تهران، صدمین سال وفات اسدالله غالب دهلوی شاعر معروف شبه جزیره هند و یا افتخار مشترك دو ملت و دو کشور پاکستان و هندوستان را با ایران تشریفاتی مناسب مقام ادبی او در زبان پارسی، به جا آورده اند.

پیش از بیان اصل مطلب که تحلیل از این تجلیل شایسته غالب باشد، باید به یاد آورد که تولد غالب در سال ۱۲۱۲ هجری ( غریب ) مطابق ۱۷۹۶ میلادی و آغاز سخنرانی او با تخلص غالب در سنه ۱۲۴۵ هجری مطابق ۱۸۲۸ میلادی و وفات او در تاریخ ۱۲۸۵ هـ . ( = آغالب بمرد ) مطابق ۱۸۶۹ میلادی رو داده است بنا بر این صدمین سال وفات او به حساب تقویم هجری در ۱۳۸۵ یعنی چهار سال پیش از این سپری شد ولی بحساب میلادی با ۱۹۶۹ موافقت که امسال باشد.

پنج سال پیش سفارت دولت جمهوری هند بمناسبت حلول صدمین سال هجری وفات غالب همزمان با برگزاری مراسم یادبود وفات او در دهلوی نو شبی را به یادبود غالب در تهران اختصاص داد و با همکاری انجمن روابط فرهنگی ایران و هند، تشریفاتی متناسب با مقام ادبی او در تالار پذیرائی سفارت کبری برگزار شد و سخنرانی مفصلی در تاریخ زندگانی غالب و خدمات او در قرن گذشته بزبان و ادبیات فارسی ایراد گردید و از سخنان او بفارسی وارو نمونه جالبی روایت و انشاد گشت .

اینک برای بار دوم از روی حساب تقویم میلادی چنانکه شنیدم خوشبختانه در مقیاس وسیعتری و با اشتراك انجمنهای ادبی متمدنی این تجلیل از غالب بعمل آمده است ...

( یادداشتی است از استاد محیط طباطبائی بنقل از شماره ۱۳۲۹ مجله تهرانمنصور ) .